بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 22 آذر 1395.

خب بحث در مورد آیه شریفه لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه بود. معانی مختلفی که در مورد این آیه شریفه هست را عرض کردیم. یکی از این معانی که در کتاب های تفسیر هم ذکر شده است این است که لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه در واقع ادامه و انفقوا است. و تهدید کننده مقدار انفاق هست. می خواهد حد انفاق را تعیین کند. این خیلی معنای مناسبی هست برای آیه. نمی خواهم متعین بگویم ولی خیلی با آیه تناسب دارد. قبل آن هم بحث جهاد را که آیه شریفه مطرح می کند، محدوده جهاد را از جهت منتهی الیه جهاد، اینکه جهاد تا زمان رفع فتنه است بعد از رفع فتنه نباید ادامه پیدا کند، در بعضی از اماکن مثل مسجد الحرام و اینها جهاد نباید انجام بگیرد. در بعضی از زمان ها مثل اشهر حرم نباید انجام گیرد با قید و قیودات جهاد و اینها را بیان می کند اینها کاملا متناسب است که اینجا هم که انفاق را بیان می کند، بیان کند که این انفاق نباید در حدی باشد که انسان را به هلاکت بیاندازد. البته آن معنای دیگری هم که لا تلقوا بایدکم الی التهلکه مراد این است که بدون عِده و عَدّه جنگ نکنید آن هم از این جهت مناسب است یعنی در واقع ادامه قطعه آیه شریفه است. این جوری معنایش می کردیم. می گوید که جهاد کنید، برای جهاد مقدمات فراهم کنید بدون فراهم کردن مقدمات و بدون زمینه غلبه، اقدام همین جوری نکنید. باید زمینه اش فراهم باشد بعد اقدام کنید. اگر شما بدون انفاق کردن در حال جهاد، بخواهید جهاد را انجام دهید این درست نیست کلا آدم حق ندارد با دستان خود، خودش را به هلاکت بیاندازد. خب آن هم معنای مناسبی است و محدود کردن جنگ است. می گوید که باید جهاد در یک محدوده خاص باشد. این هم باز مکمل همان بحث های سابق هست اینکه شما نباید در بعضی از اماکن و ازمنه نباید جهاد کنید، تا یک حدی باید جهاد کنید، با یک شرایطی باید جهاد کنید این در واقع بیان شرایط جهاد است.

سؤال: انفاق را اگر جدا بگیریم

پاسخ: اگر جدا بگیریم طبیعتا این معنا، معنای مناسبی نیست.

سؤال: انفاق را جدا بگیریم اصلا تهلکه معنا دارد؟

پاسخ: بله دیگر یعنی همه اموال خود را انفاق نکنید. همه اموال خود را بدهید خود را هلاک کرده اید. انسان برای زندگی مال می خواهد اگر همه اموال خود را ببخشید که به هلاکت انداخته اید خود را

سؤال: در تهلکه هیچ معنای منفی بار نشده است

پاسخ: معنای منفی است دیگر. شما همه مال خود را انفاق کرده ای دیگر

سؤال: این خصوصیت در خود تهلکه نیست مثلا در راه غیر خدا کشته

پاسخ: نه تهلکه یعنی شما

کشته شدن نیست هلاک شدن. هلاک شدن یعنی دیگر مال نداری. آن آیه شریفه و لا تبسطها کل البسط بتقعد ملوما محسورا، اینکه تمام مال خود را بخشیده ای و الآن چیزی نداری که ملوم محسور قرار گرفته ای.

عرض کردیم این دو معنا، دو معنای خیلی مناسبی هم هست. آن معنایی که این آیه در مورد مطلق انفاق هست، نه خصوص انفاق در راه جهاد، آن یک روایتی هم در ذیل آن وارد شده بود روایت حماد اللحام. این روایت حماد اللحام، عمده، خب روایتش را دیروز خواندیم. یک بحث سندی دارد که این حماد اللحام را آیا می شود توثیق کرد یا نمی شود. حمّاد اللحام، دو نفر به نام حماد اللحام در کتاب های رجالی از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده شده اند. یکی حمّاد بن بشر لحام و یکی حماد بن واقد لحام. شاید حماد بن واقد لحام معروف تر باشد. این که آقای خوئی متمایل هست که حماد لحام، منصرف به حماد واقد لحام باشد. خب بعضی از جاها شاید مجموعا حماد واقد، بعضی از روایات را بشود استظهار کرد حماد اللحام را که مراد حماد بن واقد هست. بعدا عرض می کنم.

آیا حماد بن واقد لحام توثیق دارد یا خیر؟ مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه بر رجال میرزا دو تا قرینه را به عنوان قرینه توثیق ذکر کرده اس حالا هر دو آن را نحوه استدلالش را هم ذکر نکرده است یکی را تعبیر کرده است فیه اشعارٌ بوثاقته، یکی هم فقط خود قرینه را ذکر کرده است و دیگر ادامه نداده است و با یک فتأمل، بحث را تمام کرده است. آن قرینه اول روایت جعفر بن بشیر بجلی به دلیل اینکه در شرح حال جعفر بن بشیر بجلی گفته است که روی عن الثقاه و رواه عنه. مرحوم آقای خوئی اشاره فرموده اند که این مطلب کأنه هم کبرویا اشکال دارد و هم صغرویا. اما کبرویا به دلیل اینکه ما قبول نداریم مشایخ جعفر بن بشیر ثقاه هستند. صغرویا هم در اسناد کتب اربعه ما به روایت جعفر بن بشیر از حماد اللحام برخورد نکرده ایم. این مطلب آقای خوئی. حالا بحث کبروی قضیه در جای خودش باید بحث شود. ما این را پذیرفته ایم که مشایخ جعفر بن بشیر ثقاه هستند و این ملازمه هم ندارد اینکه روی عن الثقاه اگر در مقام این باشد که فقط از ثقاه نقل می کند، لازمه اش این نیست که در قطعه دوم و رواه عنه، مراد حصر باشد. این را بحثش را در جای خودش گفته ایم که از روی عن الثقاه حصر می فهمیم هر چند از رواه عنه حصر نفهمیم. اما بحث صغروی اش را، مرحوم آقای خوئی فرموده اند که جعفر بن بشیر در کتب اربعه از حماد اللحام روایت نمی کند و از حماد مطلق روایت دارد که مراد از حماد مطلق به قرائن موارد مکرری که وجود دارد حماد عثمان است. جعفر بن بشیر جزو مشایخ اصلی جعفر بن بشیر حماد بن عثمان است بنابراین کأنه وجهی ندارد که ما اینجا حماد مطلق را به حماد اللحام حمل کنیم. اما همچنان که در کلام مرحوم آقای خوئی هم اشاره شده است می گوید که در کتب اربعه روایت ندارد. معجم رجال آقای خوئی هم روایات کتب اربعه را استقصا کرده اند. در غیر کتب اربعه روایتی وجود دارد. در امالی صدوق مجلس 47 حدیث 13

جعفر بن بشیر البجلی قال حدثنی حماد بن واقد عن الصادق جعفر بن محمد

این روایت وجود دارد و البته استدلال به این روایت دو سه تا مقدمه می خواهد که باید این دو سه مقدمه تکمیل شود تا بحث تکمیل شود. یک مقدمه این است که حماد اللحام منصرف به حماد بن واقد لحام است، این یک. خب حالا این را یک مقداری باید بررسی کرد من عرض کردم که آقای خوئی متمایل هست و شاید هم بشود

سؤال:

پاسخ: اصلا حماد بن بشر لحام در هیچ روایتی واقع نشده است. حماد بن واقد یکی دو مورد داریم. تصریح به اسم پدر تک و توک هست ولی حماد بن بشر اصلا نیست. حماد بن واقد تک و توک. ببینید حماد بن واقد لحام، یکی حسن بن علی بن فضال عن حماد بن واقد لحام یک جایی بود. حماد بن لحام خالی هم یک جایی بود.

سؤآل: شهرتش از کجا در می آید؟

پاسخ: همین تک و توکی حماد بن واقد لحام در اسناد واقع شده است و همین هست این تک و توک. اینکه اصلا حماد بن بشر واقد در هیچ سندی نیست ولی این در بعضی اسناد هست این را کأنه شاهد قرار داده اند.

سؤآل:

پاسخ: کلا حماد بن واقد یک جا کافی جلد 2 صفحه 218.

شاگرد: جلد 2 صفحه 218، عنه عن احمد بن محمد عن الحسن بن علی حسن بن فضال عن حماد بن واقد اللحام

استاد: بله دیگر

شاگرد: یکی هم جلد 4 صفحه 53، عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن یونس بن یعقوب عن حماد بن واقد اللحام

استاد: همین روایت مورد بحث ما است.

شاگرد: یکی هم همان امالی که فرمودید. جعفر بن بشیر جای دیگر هم انگار نیست.

استاد: همین تک و توک است همین موارد تک و توک که این هم دو مقدمه.

مقدمه سوم اینکه راوی جعفر بن بشیر از حماد بن واقد اللحام روایت کند. یکی اینکه مراد از حماد اللحام، حماد بن واقد لحام باشد. این مقدمه از این جهت لازم است که در روایت مورد بحث ما ولو در نسخه چاپ اسلامیه حماد بن واقد لحام است ولی در نسخ خطی بن واقد ندارد. حماد اللحام خالی است. و این بن واقد، به نظر می رسد که زیاده تفسیریه ای باشد که داخل متن شده است. حالا این زیادیه تفسیریه گاهی اوقات راوی حماد اللحام را که می بیند مراجعه به کتب رجالی می کند و حماد بن واقد لحام را می بیند و در ذهنش حماد بن واقد لحام می آید و همان را می نویسد. یا گاهی اوقات در حاشیه بن واقد را به عنوان اضافه تفسیریه ذکر می کند و این اضافه تفسیریه در نسخ متأخر به توهم اینکه قسمتی از متن هست، داخل متن می شود. هر دو جهت این احتمال دارد. خب پس بنابراین چون بن واقد در نسخ معتبر نیست ما باید اثبات کنیم که مراد از حماد اللحام، حماد بن واقد لحام است. و خالی از سختی نیست عرض کردم ولو حماد بن بشر لحام در اسناد هیچ وارد نشده است، حماد بن واقد لحام یک جا وارد شده است. کلا حجم روایاتش هم انقدر نیست که بشود خیلی اثبات کرد. پس یک مقدمه این است که حماد اللحام، مراد حماد بن واقد لحام است. این یک. نکته دوم اینکه جعفر بن بشیر، از حماد بن واقد لحام روایت کرده باشد. این مقدمه دوم هم چندان تام نیست. چون هر چند ما در اماری صدوق آدرس دادیم که جعفر بن بشیر از حماد بن واقد روایت می کند، ولی اولا ممکن است دو اشکال اینجا مطرح است. آن این است که این حماد بن واقد لحام یا حماد اللحام جزو مشایخ حماد بن عثمان است. و این احتمال وجود دارد که اینجا سقط رخ داده باشد. چون روایت جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان خیلی زیاد است. احتمال دارد از این حماد به آن حماد پرش ذهن کرده باشد. سند این جور بوده است که جعفر بن بشیر البجلی قال حدثنی حماد بن عثمان عن حماد بن واقد، از این حماد به آن حماد قلم ناسخ پرش کرده باشد و اینها را در چیزهای قلیلی مثل روایت جعفر بن بشیر، نفی احتمال سقط که کاملا طبیعی هست این را نمی شود نفی کرد. خلاصه مقدمه دوم اینکه در سند سقطی رخ نداده باشد در سندی که روایت جعفر بن بشیر از حماد بن واقد است. مقدمه سوم این که مراد از حماد بن واقد در آن سند، حماد بن واقد لحام باشد. چون حماد بن واقد هم در اصحاب الصادق دو نفر ذکر شده اند. یکی حماد بن واقد کوفی و یکی حماد بن واقد بصری. و این حماد بن واقد بصری، یک شخص معروفی بوده است و در کتب عامه خیلی اسمش هست. البته چیزی که نشانگر تشیعش باشد من پیدا نکردم. تقریبا تمام روایات و چیز حماد بن واقد بصری را گشتم ولی چیزی که نشانگر این باشد که این شیعه است و امثال اینها، البته تضعیفش کرده اند خیلی جاها تضعیفش کرده اند و اینها ولی علامتی از شیعی بودنش نبود. البته روایت از امام صادق علیه السلام را هم ذکر نکرده اند ولی در رجال شیخ تصریح شده است به روایتش از امام صادق ممکن است تک و توکی روایت از امام صادق علیه السلام داشته است و همان باعث شده است که در اصحاب صادق ذکر شده باشد. البته در حماد بن واقد بصری تنها یک روایت بود که یک نوع مثلا گرایش شیعیانه ای ممکن است از آن در بیاوریم در ذیل یک روایتی از او هست که افضل العباده انتظار الفرج. حالا انتظار فرج مراد چیست، چون ممکن است گرایش شیعیانه انتظار الفرج به این معنا است که شخصی که به مصیبت و گرفتاری دچار شود اینکه صبر کند و جزع و فزع نکند این بالاترین عبادت است. بالاترین عبادت صبر و خود داری از جزع و فزع است. اصلا مربوط به بحث حضرت مهدی صلوات الله علیه و اینها نباشد. تنها چیزی که دیدم این بود به نظرم الآن در ذهنم نیست گویا یک روایتی فی الجمله در مدح عمر هم در یکی از روایت هایش بود. مدح آن چنان قابل توجهی هم نبود الآن یادم رفته است به نظرم یک چیزی بود فی الجمله

علی ای تقدیر حماد بن واقد بصری، ممکن است این حماد بن واقد که اینجا است حماد بن واقد بصری باشد. بنابراین با توجه به این قرائن مشکل است.

سؤال:

پاسخ: آن کوفی اصلا در چیزهای عامه وجود ندارد. آن هم حماد بن واقد لحام است که در کتب ما اسمش وارد شده است. بنابراین مشکل است که به روایت جعفر بن بشیر بشود تمسک کرد در اثبات وثاقت حماد بن واقد. این یک قرینه.

قرینه دوم اینکه امام علیه السلام به او گفته اند رحمک الله. ترحم کرده اند. ولی به نظر می رسد که ترحم امام علیه السلام در این روایت خاصی که وجود دارد هیچ دلیل بر وثاقت نیست. اولا که این ترحم را خودش نقل کرده است. نقل یک شخص دلیل بر وثاقتش نیست. البته این را هم عرض کنم مرحوم آقای خوئی به عنوان اشکال به رجالیون مطرح کرده اند که چرا روایاتی که در مدح شخص است و از خود شخص است به این روایات برای اثبات وثاقت شخص تمسک می کنند، این را زیاد اعتراض می کنند. ولی جوابش در خود کتب رجالی هم وارد شده است. اینها گفته اند که ما قائل به حجیت ظن رجالی هستیم. با قول خود شخص هم این ظن رجالی حاصل می شود. حجیت تعبدیه نمی خواهیم منهای بحث ظن حاصل شود. حالا صغرویا شما قبول دارید یا ندارید یک بحث دیگر است ولی اینها می گویند که از قول خود شخص هم ظن می تواند حاصل شود. مرحوم امام گاهی اوقات تعبیر می کردند که کسی که مدح خودش را چیز کند این خودش مرید است. ولی این جور نیست. آن طرف قضیه اش هم مرید بودنش خیلی، به خصوص مدح هایی که خیلی مدح خاصی نیست. یعنی مدح معمولی است که آنها اصلا مرید نیست. اگر نگوییم که این بحث ظن آوری را به آن چیز نشویم لا اقل کلام امام علیه السلام که اصلا جا ندارد. علی ای تقدیر عرض می کنم آن چیزی که آقایان رجالی ذکر می کنند با توجه است و نه اینکه هیچ توجه نکرده اند. و این اشکال آقای خوئی روی مبنای خود ایشان هست که ظن رجالی را حجت نمی دانند از باب حجیت تعبدیه قائل هستند می گویند که حجیت تعبدیه دوری است. خب درست هم هست دوری است ولی آقایان هم توجه به این نکته دارند و تقریبشان چیز دیگری است. علی ای تقدیر اشکال اول این است که این ترحم از خودش هست. حالا دیگر این اشکال تمامیتش وابسته به این است که آیا ما مبنایمان چه باشد، ظن رجالی را حجت می دانیم و صغرویا اینجا ظن حاصل می شود یا خیر این بحث ها در مورد اشکال اول هست. اشکال دوم که مهمتر است این اشکال است که روایتی که ترحم امام علیه السلام را ذکر می کند متنش این است. می گوید که به امام گفتم که من گاهی اوقات که خدمت شما می خواهم برسم؛ متن روایت را بخوانید

قَالَ اسْتَقْبَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فِي طَرِيقٍ فَأَعْرَضْتُ عَنْهُ بِوَجْهِي وَ مَضَيْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي لَأَلْقَاكَ فَأَصْرِفُ وَجْهِي كَرَاهَةَ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ فَقَالَ لِي رَحِمَكَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ رَجُلًا لَقِيَنِي أَمْسِ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ وَ لَا أَجْمَلَ

این می گوید که بحث تقیه است نباید سلام کنی احترام کنی و امثال اینها برایشان باعث مسئله می شده است. خلفا نسبت به اینکه دیگران به امام علیه السلام احترام بگذارند حساس بودند و اینها نشانه این است که امام علیه السلام داعیه دار هست و کسانی به ایشان توجه دارند می دانستند می گوید که خدا رحمتت کند چه کار خوبی کردی. رحمک الله به اعتبار اینکه کار خوبی کردی. تأیید کار خوبی است که شخص انجام داده است. این دیگر هیچ چیزی بیشتر از این به خاطر تأیید اینکه باریک الله. حالا باریک الله در یک کار نشانگر این نیست که آدم خوبی است حتما. به تناسبات یک قصه ای آقای بیگدلی تعریف می کردند، ایشان می گفتند که خاله ما قبل از انقلاب بود بی حجاب بود، بعد می گفتند که ما با آقای فاضل در تهران داشتیم با هم می رفتیم یک دفعه از دور خاله ما پیدا شد. اومد از کنار ما رد شد و رفت. انقدر خوشحال شدیم. گفت که بعد گفتم شاید شما سختتان باشد خدا خیرت بدهد! حالا اینکه می گوید خدا خیرت دهد در این جمله بگوییم نشانگر این نیست که آدم خوبی هستی و صد در صد از همه جهات مورد تأیید هستی. این رفتارت که خودت را معرفی نکردی و آشنایی ندادی خیلی رفتار خوبی بود می گوییم خدا خیرت دهد باریک الله عقلم خوب چیزی است!

خب بنابراین این ترحم شاید همین وجه است که مرحوم وحید بهبهانی بعد از چیز فتأمل به کار برده اند. آن ترحمی دلیل بر وثاقت است که این شکلی ها نباشد و به دنبال یک کار خاصی نباشد و آن چیزی که گاهی اوقات نسبت به ترحم شاهد می آورند جایی که یک کسی مقید هست مثلا یک استادی را شاگرد مقید هست که همیشه ترحم کند. بعضی از مشایخ صدوق هست که صدوق مقید هست همیشه با رحمه الله از او یاد کند. آن کأنه احترام و بزرگی شخص و جلالت قدر شخص اقتضا می کند که همیشه باید ترحم به شخص شود. البته ما آن هم مناقشه داشتیم. می گفتیم که شاید یک کسی که به آدم یک خدمتی کرده است آدم مقید است که در مقابل خدمتش ترحم کند. فرض کنید که استادش است استادی که یک مسائلی از او یاد گرفته است ولو از بعضی جهات هم چیز نگرفته است.

سؤال: کسانی دیگر هم هستند ولی آنها را این احترام نمیکند

پاسخ: بله نمی کند چون این یکی فرض کنید یک مشکل خاصی از زندگی اش را حل کرده است یک حقی به گردن من دارد که من برای ادای حق خودم را موظف می دانم که ترحم کنم و احترام کنم. آنجا هم ان قلت و قلت است و این جور نیست که خیلی، حالا آنجا اقلا یک زمینه اینکه از ترحم بر وثاقت شخص استدلال شود هست. خیلی وقت ها آن ترحم ها در کنار سایر قرائن اطمینان وثاقت را می آورد. در جایی که ما می خواهیم با تجمیع قرائن ظن یا اطمینان به وثاقت راوی حاصل کنیم، ترحم آن شکلی، تکرر ترحم و مقید بودن به اینکه هر وقت اسمش بیاید ترحم کند و امثال اینها، خب آن خیلی وقت ها برای قرینه بر وثاقت خوب است که در کنار سایر قرائن اطمینان بخش شود. ولی این ترحم این شکلی که یک کار خاص و خوب کرده است و امام علیه السلام ترحم کرده است چیزی بیشتر از تأیید نفس آن عمل از آن استفاده نمی شود. این هم دو قرینه.

قرینه سوم روایت حسن بن علی بن فضال هست که حسن بن علی بن فضال به عنوان حماد اللحام چند تا روایت دارد که محاسن جلد 2 صفحه 361 حدیث 9. صفحه 460 حدیث 408 که روایت اولش در فقیه جلد 2 صفحه 292 حدیث 2492 هم وارد شده است. با تعبیر حماد اللحام دو مورد. همین ترحم امام علیه السلام هم با تعبیر حماد بن واقد لحام است. کافی جلد 2 صفحه 218 حدیث 9. بنا بر اینکه ما اصحاب اجماع را مشایخشان را ثقاه بدانیم. خب این استدلال سه تا مقدمه دارد که این سه تا مقدمه باید تمام شود تا مطلب تمام شود. یک مقدمه اش تمام است و دو مقدمه اش نا تمام است. یک مقدمه اش این است که حسن بن علی بن فضال را جزو اصحاب اجماع بدانیم. چون حسن بن علی بن فضال جزو اختلافی های اصحاب اجماع است. بعضی از اصحاب اجماع اتفاقی است و بعضی هایشان اختلافی است. خب همچنان که حاجی نوری اشاره فرمودند، اصحاب اجماع آن ادعای اجماعی که شده است مثبتین هستند. و حاجی نوری می فرمایند که یک گروهی این شش نفر را به عنوان اصحاب اجماع ذکر کرده اند و یک گروه شش نفر دیگر را به عنوان اصحاب اجماع ذکر کرده اند. ایشان می گوید که اینها مثبتین هستند. چه کسی گفته است که حتما باید تعداد اصحاب اجماع شش نفر باشد؟ خب هفت یا هشت نفر باشد. یک عده این شش نفر را ذکر کرده اند و یک عده شش نفر دیگر را. حصر نیستند که در مقام حصر هم باشند حصر اخبار است. یعنی من به این شش نفر بیشتر شهادت نمی دهم به افراد دیگر شهادت نمی دهم. خب این مقدمه اول که جزو اصحاب اجماع باشد تام است.

اما مقدمه دیگر اینکه مشایخ اصحاب اجماع را ما ثقاه بدانیم خب این مقدمه تام نیست. سه تا مبنای معروف در اصحاب اجماع است یکی اینکه اصحاب اجماع اگر سند تا آنجا صحیح باشد تا آخر صحیح است این مبنای مشهور بین مشهور بوده است. مبنای دوم مبنایی که حاجی نوری دارد که روایت صحیح هست نه، اصلا به خاطر اینکه مشایخشان ثقاه هستند صحیح هست. اصلا مشایخشان تا معصوم ثقه به معنای عام است. امامی می گوید که ثقه به معنای عام است. این دو مبنا.

مبنای سوم که مبنای حاج آقا هست و بعضی از آقایان دیگر دارد اصحاب اجماع فقط وثاقت خودشان از آن استفاده می شود نه چیز دیگری . اصحاب اجماع هیچ فایده حدیثی و رجالی ندارد. که مبنای صحیح هم همین است.

سؤال:

پاسخ: تو این مبنا بی واسطه یا با واسطه باشد فرقی ندارد. حاج آقا هیچ کدامشان را قائل نیستند. اصلا برای اصحاب اجماع خصوصیت خاص قائل نیستند. یک بحث ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی است که آن بحث جدا است. البته آنها هم اصحاب اجماع هستند ولی اصحاب اجماع بودن خصوصیتی ندارد. این هم دو مقدمه و مقدمه سوم این است که حماد اللحام که در سند ما هست حماد بن واقد لحام باشد. آن هم ثابت نیست. چون گفتیم که ممکن است حماد بن لحام، در سند ما حماد بن بشر لحام باشد، این حماد بن این جایی که هست حماد بن واقد لحام است که بعضی جاها تصریح کرده است. اینکه حتما حماد اللحام در سند ما با حماد بن لحام که اینجا هست یکی هست،

سؤال:

پاسخ: آن حسن بن علی بن فضال است ولی در روایت ما یونس بن یعقوب است. شرط اینکه از این روایت بتوانیم در ما نحن فیه استفاده کنیم این است که حماد اللحام در روایت ما حماد بن واقد لحام باشد. با این اشکالی که در مورد آن هست. بنابراین از این هم نمی شود اثبات وثاقت کرد. یک وجه دیگری هم وجود دارد که آن وجه چهارم که ضعیف ترین وجه هم هست این است که چون روایت حماد اللحام در فقیه وارد شده است ما بگوییم که تمام روایت هایش مفتی به هست و پس بنابراین روایت حماد اللحام ثقه است. خب مفتی بودن شاهد بر این نیست که حتما به خاطر وثاقتش باشد. ممکن است به خاطر قرینه خارجی باشد پس بنابراین آن که هیچ وجه خاصی ندارد. بنابراین ما از جهت سندی روایت حماد اللحام را نتوانیم تصحیح کنیم ولی متن آن و آن توضیحی که در مورد روایت می دهد توضیحی است که خیلی با روایات ذاتا سازگار است و می خورد. این است که آقای صدر در تقریرات آقای هاشمی فکر می کنم به روایت هم ناظر است. تقریرات آقای هاشمی اینجا با تقریرات آقای حائری خیلی فرق دارد. پیدا است که دور جدید آقای صدر اصلا بحث را عوض کرده است. نگاه کنید کاملا متفاوت است و تقریرات آقای هاشمی پخته تر است. مطالب به نظر می رسد که مال دوره جدید است و آقای صدر مطالب را یک قدری پخته تر کرده است. حالا این است که ایشان می گوید که این احتمال را که مطرح می کند می گوید که احتمال غریبی است فی نفسه. همین جور هم هست احتمال اینکه این ناظر به این است که می خواهد بگوید که انفاقتان انفاق بیش از حد نباشد کاملا احتمال غریبی است ولی نه به خاطر روایت. فی نفسه نمی خواهیم متعین بدانیم حالا یک مکملی دارد که انشاءالله فردا عرض می کنم. باید احتمالات مختلف را در نظر گرفت احتمالش هم که وجود داشته باشد دیگر روایت را نمی شود تمسک کرد در ما نحن فیه و امثال اینها. حالا این را بعد بحثش را بعد می خواهیم مطرح کنیم که، علی ای تقدیر این روایت ولو مکمل او باشد یک قانون عام دارد بیان می کند. این یک مکملی دارد که بعد عرض می کنم.

سؤال: ارتکازی بودنش..

پاسخ: ظاهرا این روایت وجهی ندارد که ما این را خاص آن بکنیم. یا قانون عام می خواهد بشود. می گوید که شما حق ندارید خودتان را به هلاکت بیاندازید. ذکر این قانون کلی با قبل به خاطر این است که اشاره کند که انفاق زیاد نباید انجام شود. نه اینکه خود کبری. ذکر کبری در اینجا به خاطر این نکته است. این یک مکملی دارد که فردا عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد